

گزین گویه‌های دکتر شریعتی^۱

- ❖ لحظه‌ها را گذرانندیم که به خوشبختی برسیم غافل از اینکه لحظه‌ها همان خوشبختی بودند.
- ❖ اگر پیاده هم شده‌ای سفر کن، در ماندن می‌پوسی.
- ❖ با تو همه‌ی رنگ‌های این سرزمین را آشنا می‌بینم.
- ❖ مُردن اگر خوب انجام شود، دیگران کار را تمام خواهند کرد.
- ❖ خدایا... در برابر هر آنچه انسان ماندن را به تباهی می‌کشد مرا با نداشتن و نخواستن روئین‌تن کن.
- ❖ از دانش طعامم دادند، و از شعر شرابم نوشاندند، و حقیقت دینم شد و راه رفتنم. و خیر حیاتم شد و کار ماندنم. و زیبایی عشقم شد و بهانه‌ی زیستن.
- ❖ انسان خدا گونه‌ای در تبعید است.
- ❖ دوست داشتن از عشق برتر است و من هرگز خود را تا سطح بلندترین قله‌های عشق‌های بلند پایین نخواهم آورد.
- عشق یک جوشش کور است و پیوندی از سر نایبایی اما دوست‌داشتن پیوندی خودآگاه و از روی بصیرت روشن و زلال.
- خدایا ... به هرکه دوست می‌داریش بیاموز که عشق از زندگی کردن بهتر است و به هرکه دوست‌تر می‌داریش بچشان که دوست داشتن از عشق برتر است.
- عشق یعنی کوچک کردن دنیا به اندازه یک نفر و بزرگ کردن یک نفر به اندازه دنیا.
- عشق لذت جستن است و دوست داشتن پناه جستن. عشق غذا خوردن یک حریص گرسنه است و دوست داشتن، همزبانی در سرزمین بیگانه یافتن است.
- ❖ هر کس به چیزی تبدیل می‌شود که به آن عشق می‌ورزد.
- اگر سنگی را دوست داشته باشد، سنگ می‌شود.

^۱ از کتاب «پیامک‌های دکتر علی شریعتی». گردآورنده: علیرضا فیروزی. انتشارات امید مهر، چاپ اول (۱۳۸۷).

اگر هدفی را دوست داشته باشد، به آن هدف تبدیل می‌شود.

اگر به فردی عشق بورزد آن فرد می‌شود.

و اگر به خدا عشق بورزد خدائی می‌شود.

انتخاب با خود شماست...!

- ❖ زنده بودن را به بیداری بگذرانیم، که سال‌ها به اجبار خواهیم خُفت.
- ❖ خدایا ... رحمتی کن تا ایمان، نام و نان برابم نیاورد؛ قوتم بخش تا نامم را و حتی نامم را در خطر ایمانم افکنم، تا از آن‌ها باشم که پول دنیا را می‌گیرند و برای دین کار می‌کنند، نه آن‌ها که پول دین می‌گیرند و برای دنیا کار می‌کنند.
- ❖ خدایا ... به من بگو تو خود چگونه می‌بینی؟ چگونه قضاوت می‌کنی؟ آیا عشق ورزیدن به اسم‌ها، تشیع است؟ یا شناختن مسّی‌ها؟
- ❖ خدایا ... مرا از همه فضائلی که به کار مردم نیاید محروم ساز.
- ❖ در عطا کردن است که ستوده می‌شویم و در بخشیدن است که بخشیده می‌شویم.
- ❖ در روزگار جهل، شعور خود جرم است.
- ❖ دوست داشتن کسی که لایق دوست داشتن نیست اسراف محبت است.
- ❖ من معتقدم که همه انحرافات، جنایات، مفاسد، پستی‌ها، انحطاط و هر چه است، زاییده سه عامل در انسان است: جهل، ترس، نفع. و توحید هر سه را زایل می‌کند.
- ❖ وحی که پیام دارد نه مرید می‌طلبد نه عاشق.
- ❖ وقتی خواستم زندگی کنم راهم را بستند
- وقتی خواستم ستایش کنم گفتند خرافات است
- وقتی خواستم عاشق شوم گفتند دروغ است
- وقتی گریستم گفتند بهانه است
- وقتی خندیدم گفتند دیوانه است
- دنیا را نگه دارید می‌خواهم پیاده شوم.

- ❖ در عجبم از مردمی که خود زیر شلاق ظلم و ستم زندگی می‌کنند و بر حسینی می‌گیرند که آزادانه زیست.
- ❖ هر انسان کتابی است در انتظار خواننده‌اش.
- ❖ در دشمنی دورنگی نیست، کاش دوستان هم در موقع خود چون دشمنان بی‌ریا بودند.
- ❖ خدایا ... به من زیستنی عطا کن که در لحظه مرگ بر بی‌ثمری لحظه‌ای که برای زیستن گذشته‌است حسرت نخورم و مردنی عطا کن که بر بیهودگی‌اش سوگوار نباشم.
- ❖ اگر دوست داشتن به حد اخلاص رسیده‌باشد دوست را به دوست همانند می‌کند.
- ❖ مصلحت گفتنِ خوشایند است و فریب دادن و دروغ بافتن و تأیید و تعریف کردن شیرین. اما حقیقت تلخ است.
- ❖ پوچی زندگی امروز یعنی: فدا کردن آسایش برای فقط و فقط وسایل آسایش.
- ❖ مسئولیت‌زاده توانایی نیست، زاده آگاهی است وزاده انسان بودن.
- ❖ ذات خویش را می‌جویم و نمی‌یابیم، من سایه‌ی اویم، او کجاست؟
- ❖ خدایا مرا از این فاجعه پلید «مصلحت‌پرستی» که چون همه‌کس گیر شده وقاحتش از یاد رفته و بیماری شده است که از فرط عمومیتش هر که از آن سالم مانده باشد بیمار می‌نماید مصون بدار: «تا به رعایت مصلحت حقیقت را ذبح شرعی نکنم»
- ❖ مرا کسی نساخت، خدا ساخت. نه آنچه‌ان که کسی می‌خواست، که من کسی نداشتم، کسم خدا بود، کس بی‌کسان او بود که مرا ساخت آن چنان که خودش خواست.
- ❖ آن‌ها که گستاخی آن را داشتند که تقدیر را بشکنند و خود بر پیشانی خود بنویسند، درخت‌های لجوجی بودند، که از کویر روییده‌اند و در آتش برگ و بار افشانده‌اند.
- ❖ آنگاه که زمین از برانگیختن خفیف‌ترین موج شادی در یک قلب بیگانه عاجز است چه نوازشی می‌تواند بی‌تابی فرار به هر کجا که نه اینجاست را اندکی فرو بنشانند.
- ❖ اگر تمامی خلق، گرگ‌های هار شوند و از آسمان هول و کینه بر سرم بارد، تو مهربان و جاودان آسیب‌ناپذیر من هستی‌ای پناهگاه ابدی، تو می، توانی جانشین همه بی‌پناهی‌ها شوی.
- ❖ آنان که نسیم گذشت از کوچه باغ دلشان عبور کند از قبيله‌ی بهارند.

- ❖ چه رنجی است لذت‌ها را تنها بردن، و چه زشت است زیبایی‌ها را تنها دیدن، و چه بدبختی آزاردهنده‌ای است تنها خوشبخت بودن.
- ❖ در بهشت تنها بودن سخت‌تر از کویر است.
- ❖ سکوت عجب فریاد رسایی است آنجا که حنجره‌ای برای فریاد نمی‌ماند.
- ❖ خدایا مرا در ایمان اطاعت مطلق بخش تا در جهان عصیان مطلق باشم.
- ❖ من آن نی خشکم که بر لب‌های نوازشگر ناپیدای تو که قصه‌ی فراق را در من می‌نوازی، به غربت خویش پی بردم.
- ❖ انسان بیش از زندگیست آنجا که هستی [= زندگی‌ای، بودن] پایان می‌یابد، او ادامه می‌یابد.
- ❖ اخلاص: یکتایی در زیستن [زندگی؟]، یکتایی در بودن، یکتایی در عشق.
- ❖ هرکسی را، هر قبیله‌ای را توتمی است، توتم من، توتم قبیله‌ی من قلم است. قلم زبان خداست، قلم امانت آدم است، قلم ودیعه‌ی عشق است.
- ❖ کوری را هرگز به خاطر آرامش تحمل مکن.
- ❖ به زور می‌توان چیزی را گرفت، ولی به زور نمی‌توان آن را نگه داشت.
- ❖ اگر می‌عادی نباشد، رفتن چرا؟
- ❖ اگر دیداری نباشد، دیدن را چه سود؟
- ❖ و اگر بهشت نباشد، صبر بر رنج و تحمل دوزخ زندگی چرا؟
- ❖ اگر ساحل آن رود مقدس نباشد، بردباری در عطش از بهر چه؟
- ❖ زندگی کوچکتر از آن بود که دلم بر آن بلرزد، هستی تهی‌تر از آنکه «بدست آوردنی» مرا زیبون سازد، و من تهی‌دست‌تر از آنکه «از دست دادنی» مرا بترساند.
- ❖ اگر باطل را نمی‌توان ساقط کرد، می‌توان رسوا ساخت. اگر حق را نمی‌توان استقرار بخشید، می‌توان اثبات کرد، طرح کرد و به زمان شناساند و زنده نگه داشت.
- ❖ چه غم‌انگیز است عمری گداختن از غم نبودن کسی که تا بود از غم «نبودن» تو می‌گداخت.
- ❖ زمانی که واپسین‌ها آغازین گردند، خار است که ارزش خود را باز می‌یابد نه گل سرخ.
- ❖ دل‌ها هر چه شگفت‌ترند، عشق نیز در آن‌ها شگفت‌انگیزتر است.
- ❖ وقتی کبوتری شروع به معاشرت با کلاغ‌ها می‌کند پرهایش سفید می‌ماند، ولی قلبش سیاه می‌شود.

- ❖ عاشق معلمی هستم که اندیشیدن را به من بیاموزد نه اندیشه‌ها را.
- ❖ خدا دوستدار «آشنا»ست، عارف عاشق می‌خواهد نه مشتری بهشت.
- ❖ حسین بیشتر از آب، تشنه‌ی لبیک بود، ولی افسوس که به جای افکارش، زخم‌های تنش را نشانمان دادند و بزرگترین درد او را بی‌آبی معرفی کردند.
- ❖ اگر مثل گاو گنده باشی، می‌دوشنت
- ❖ اگر مثل خر قوی باشی، بارت می‌کنند
- ❖ اگر مثل اسب دونده باشی، سوارت می‌شوند...
- ❖ فقط از فهمیدن تو می‌ترسند.
- ❖ انتظار بزرگ‌ترین عامل آماده باش و آمادگی هست.
- ❖ در شگفتم که سلام در هر دیداری آغاز است اما در نماز پایان است شاید که پایان نماز آغاز دیدار است.
- ❖ خدا تنها به معنی آفریننده‌ی هستی نیست، بلکه معنی هستی نیز هست.
- ❖ ایمان چه قدر لغت قشنگی است. آن چیزی است که به روح آواره و متشتت و پریشان و تجزیه‌شده، تکیه‌گاه می‌بخشد.
- ❖ قرآن طبیعتی است ساخته شده از کلمات، چنان که طبیعت، قرآنی است ساخته شده از عناصر.
- ❖ انسان موجودی است که باید دوست بدارد و بپرستد.
- ❖ نیایش: معراج به سوی ابدیت، پرواز به قله‌ی مطلق و صعود به ماورای آن چه هست.
- ❖ تقوا تنها سلاح مجاهد است و تهمت، تنها سلاح منافق.
- ❖ فرد در موقعی ساخته می‌شود که کوشش می‌کند تا دیگران را بسازد.
- ❖ آن که معترض نیست، منتظر نیست. و منتظر، «معرض» نیست.
- ❖ انسان با آزادی آغاز می‌شود و تاریخ سرگذشت رقت بار انتقال او است از این زندان به آن زندان! و هر بار که زندانش را عوض می‌کند، فریاد شوقی بر می‌آورد که: آزادی!
- ❖ انسان یعنی آزادی. احساس اسارت، خود آیه‌ی آزادی است و رنج بردن از اسارت، نشانه تولد آزادی.
- ❖ مذهب سنتی، تجلی روح جمعی یک جامعه است.
- ❖ طولانی‌ترین بخش یک سفر خارج شدن از در است.

- ❖ خداوندا ... مردم شکر نعمت‌های تو می‌کنند و من شکر بودن تو چرا که نعمتُ بودن توست.
- ❖ همواره روحی مهاجر باش به سوی مبدأ به سوی آنجا که بتوانی انسان‌تر باشی و از آنچه که هستی و هستند فاصله بگیری؛ این رسالت دائمی توست.
- ❖ هیچ چیز به «خودش» نمی‌ارزد هیچ‌کس به «خودش» چیزی نیست همه چیز را و همه کس را برای سودی و فایده‌ای گذاشته‌اند.
- ❖ درد علی دو گونه است: یک درد دردی است که از زخم شمشیر ابن ملجم در فرق سرش احساس می‌کند، و درد دیگر دردی است که او را تنها در نیمه شب‌های خاموش به دل نخلستان‌های مدینه کشانده است... و به ناله در آورده است. ما تنها بر دردی می‌گرییم که از شمشیر ابن ملجم بر فرق سرش احساس می‌کند. اما، این درد علی نیست.
- ❖ دردی که چنان روح بزرگی را به ناله در آورده است، تنهایی است که ما آن را نمی‌شناسیم. باید این درد را بشناسیم، نه آن درد را، که علی درد شمشیر را احساس نمی‌کند، و ما درد علی را احساس نمی‌کنیم.
- ❖ وقتی که در صحنه نیستی وقتی که در صحنه [جدال] حق و باطل نیستی هر کجا که خواهی باش. چه به نماز ایستاده باشی، چه به شراب نشسته باشی. هر دو یکی است.
- ❖ کفن بپوش! «بمیر پیش از آنکه بمیری!»
- ❖ سه مرحله زندگی: مرحله اول مرحله [غور و] دست و پا زدن در میراث گذشتگان است. دومین مرحله طغیان به آنچه تحمیل شده است. مرحله سوم مرحله‌ی بازیابی خویشتن و شناخت و پذیرفتن ارزش‌های اصیل.
- ❖ آری، روح من یک اسب است، اما دریغ که در این جا که منم، اسب تازی را نیز به خراس می‌بندند و با اسب گاری هم زنجیر می‌کنند، و در این جا که منم، ماندگاران آزادند و فراریان در بند.
- ❖ خودخواهی‌های بزرگ با «آوازه» و «عشق» سیراب می‌شوند اما دردمندی‌ها و اضطراب‌های بزرگ در انبوه نام و ننگ، در گرمای مهر و عشق [مرسوم] همچنان بی‌نصیب می‌مانند.
- ❖ زندگی چیست؟ نان، آزادی، فرهنگ، ایمان و دوست داشتن.
- ❖ خسی شو که به می‌قات آمده‌ای، نه «کس»ی باش که به میعاد آمده‌ای.

- ❖ خداوندا ... مرا یاری ده تا جامعه‌ام را بر سه پایه «کتاب، ترازو، آهن» استوار کنم و دلم را از سه سرچشمه‌ی «حقیقت، زیبایی و خیر» سیراب سازم.
- ❖ خدایا... به جامعه‌ام بیاموز که تنها راه به سوی تو، از زمین می‌گذرد، اما به من بیراهه‌های می‌ان‌بر را نشان بده.
- ❖ مائده‌هایی که بی‌رنج بر سر سفره‌ی گسترده در زیر دستان می‌یابیم همه دست‌پخت شیطان است. نگویید شیرین است، نگویید رنگین است، چرا که این طبّاخ حسود و کینه‌جو شیرین می‌پزد و رنگین می‌سازد تا بر سر سفره‌مان نگه دارد، تا از سفر بازمانیم.
- ❖ نمی‌توان به راستی از حق سخن گفت و به باطل کاری نداشت، باطل با تو کار خواهد داشت. نمی‌توان به درستی از علی سخن گفت و به معاویه کاری نداشت، معاویه با تو کار خواهد داشت.
- ❖ انتظار یکی از زیباترین و عمیق‌ترین جلوه‌های روح فراری و بی‌آرام انسان است.
- ❖ دوست می‌دارم بزرگواری گول‌خور باشم تا، همچون اینان، کوچکواری گول‌زن.
- ❖ چه جهل زشتی است در این شبِ قدر بودن و در زیر باران ماندن، و [با این همه] قطره‌ای از آن بر پوست تن و پیشانی و لب خویش حس نکردن و خشک و غبارآلود زیستن و مردن.
- ❖ آنچه در همه پدر و مادرها مشترک است، این است که مذهب را طوری تعریف می‌کنند که انگار شیپور را از طرف دیگرش می‌دمند.
- ❖ همیشه دیر است و همیشه باید حساب کرد که فرصت نیست و هرگز سخنی را که می‌شود امروز گفت، کاری را که می‌شود امروز کرد نباید به فردا گذاشت زیرا همیشه دیر است.
- ❖ بدتر از توجیه‌های غلط، «توجیه»های درست است، یعنی تکیه کردن بر یک حقیقت برای پامال کردن حقیقت دیگر.
- ❖ چه بسیار دل‌هایی که می‌پرستند و نیکی می‌ورزند، و پرستش و تقوی و نیکی در آن‌ها زشت و آلوده و پلید است. و چه دل‌ها که عشق می‌ورزند و گناه می‌کنند، و خطا و هوس و گناه در آن‌ها زیبا و پاک و زلال است.
- ❖ اکنون تو با مرگ رفته‌ای و من اینجا به این امید دم می‌زنم که با هر نفس گامی به تو نزدیک‌تر می‌شوم. آری این زندگی من است.

- ❖ آدمیزاد هرچه انسان‌تر می‌شود چشم به راه‌تر می‌شود، این حقیقت زیبایی است که همواره می‌درخشد.
- ❖ اگر می‌خواهی گرفتار هیچ دیکتاتوری نشوی فقط یک کار بکن: بخوان، بخوان و بخوان.
- ❖ انسان گرفتار چهار زندان است: طبیعت ... جامعه ... تاریخ ... خویشتن.
- ❖ انسان با یک دست زندگیش را می‌سازد و با دست دیگر آن را ویران می‌کند.
- ❖ عشق به آزادی مرا همه عمر در خود گداخته‌است.
- ❖ اغلب مشکلات در واقع ناشی از فقدان تفکر است.
- ❖ بزرگترین آزادی بشر توانایی تصمیم‌گیری و انتخاب نگرش‌های خویشتن است.
- ❖ آن‌گاه که عشق زمینی را تجربه می‌کردم، دلم چیزی فراتر می‌خواست. خط بطلان بر تمام آن‌ها کشیدم و دل در گرو عشق تو سپردم. نوری از عشق تو مرا در گرفت. چه عشقی و چه حلاوتی، چه نعمتی ... خداوندا! عشقت را از من دریغ نکن.
- ❖ تا به حال فکر می‌کرده که راه زندگی کردن را می‌آموزد غافل از اینکه راه مردن را می‌آموخته‌است.
- ❖ اجازه ندهید که محرومیت‌های شما، مانع استفاده از نعمت‌هایتان شوند.
- ❖ محرومیت استعدادهایی را شکوفا می‌سازد که در خوشی‌ها پوشیده می‌مانند.
- ❖ در باغ بی‌برگی زاده‌ام و در ثروت فقر غنی گشتم و از چشمه ایمان سیراب شدم و در هوای دوست داشتن دم زدم و در آرزوی آزادی سر برداشتم و در بالای غرور قامت کشیدم.
- ❖ چه خانه سرد و احمق و بی‌روحي است طبیعت، که خدا از آن رفته باشد. چه شب دراز و تاریک زمستانی است تاریخ، که علی در آن مرده باشد، و چه قبرستان عزادار و غم‌زده‌ای است زمین، که در آن معبد نباشد.
- ❖ خدایا آتش مقدس شک را آن چنان در من بیفروز تا همه یقین‌هایی را که در من نقش کرده‌اند بسوزد و آنگاه از پس توده‌ی این خاکستر لبخند مهرآه^۲ بر لب‌های صبح یقینی - شسته از هر غبار - طلوع کند.
- ❖ وقتی که زور لباس تقوی می‌پوشد بزرگترین فاجعه تاریخ رقم می‌خورد.

^۲ نامی برای دختر، به معنای «شبیهِ خورشید». گویی شریعتی از آن «دختر خورشید» را مراد می‌کند.